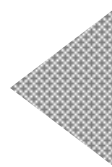


بازخوانی نسبت‌ها در

افکار عمومی و عدالت جهانی*



نوشته: آلن نوئل - ژان فیلیپ ترین

برگردان: حمیدپورنگ - حمیدرزاق پور

آزاد سازی اقتصادی و جهانی سازی سبب تشدید نابرابری‌ها درون و میان ملت‌ها شده است؛ و باعث شده است که فقر و حقوق بشر در صف اول بحث‌های سیاست جهانی قرار گیرند (Doyle, 1997, pp.422-436; Hurrell & Woods, 1999). این موضوعات به طور فزاینده به عنوان مسائل عدالت جهانی قلمداد می‌شوند، مفهومی که غرض از طرح آن بیان پیامدهای منطقی‌ای است که مسائل اخلاقی برای جهان بینی ما دارند. بحث بر سر عدالت جهانی در حالی که از مرزهای داخلی-بین‌المللی فراتر می‌رود، باز توزیع و مسایل دیگری را در خصوص حقوق در درون و در میان ملت‌ها در شمال و در جنوب مورد توجه قرار می‌دهد (DeMartino, 2000; Shapiro & Brilmayer, 1999, p.2; Thérien, 1999).

این مباحث را در ابتدا فیلسوفان سیاسی مطرح کرده‌اند؛ فیلسوفانی که دشواری‌های داوری بین وظایف فرد در مقابل هم‌وطنانش و تمام بشریت، ذهن آنان را مشغول کرده بود (Jones, 1999). جهان‌وطن‌ها معتقدند که «نه ملیت و نه مرزهای کشوری، به خودی خود در خصوص مسائل مربوط به عدالت، هیچ اعتبار اخلاقی‌ای ندارند»؛ در مقابل، ناسیونالیست‌ها معتقدند که «وظایف ما در قبال هم‌وطنانمان بیشتر از وظایف ما در قبال غیر خودی‌ها است» (Satz, 1999, pp.67-68؛ همچنین بنگرید به: Goodin, 1983; Mason, 1997; Walzer, 1988). دامنه‌ای از نقطه نظرات بین این دو موضع وجود دارد،

* این مقاله از منبع زیر برگردان شده است:

Alain Noël and Jean-Philippe Thérien (2002), "Public Opinion and Global Justice", in Comparative Political Studies, Vol. 35 No. 6, August 2002 631-656.

دو موضعی که آن قدرها هم که به نظر می‌آید جدا و بیگانه از یکدیگر نیستند (بنگرید به: Beitz, 1999, p.296). جهان‌وطنی نظیر نوسبام (Nussbaum, 1996) به عنوان مثال اظهار می‌دارد که حتی چنانچه ما معتقد باشیم که همه انسان‌ها از «ارزش اخلاقی برابر» برخوردارند، «اهمیت بیشتر قابل شدن برای افراد بومی، بحق و صحیح است» (pp.135-136). از جناح ناسیونالیست، میلر (Miller, 1999, p.197) نیز ارتباط «اصول عدالت جهانی» را درک می‌کند، ولو به معنای محدودتر از آنچه مورد نظر جهان‌وطن‌ها است. این اندیشمندان در صدد روشن ساختن بنیان‌های اخلاقی عدالت جهانی هستند. پیشنهاد می‌کنیم که این سؤال را به شکلی متفاوت و به گونه‌ای تجربی‌تر طرح کنیم. برای رسیدن به چنین مقصودی، بر حمایت عمومی از باز توزیع در داخل و خارج تمرکز می‌کنیم. واضح است که موضوع توزیع «موضوعی غالب در متون به شمار می‌آید و اطلاعات افکار عمومی، مبنای تجربی خوبی را پیش روی ما می‌نهند که می‌توان از آن برای بررسی سیاست واقعی در خصوص عدالت جهانی، بهره برد. مقایسه متون در خصوص دولت رفاه و کمک برای توسعه، نشان می‌دهد که بین تعهدات یک کشور نسبت به باز توزیع در داخل و خارج، رابطه‌ای در کار است (Lumsdaine, 1993; Noël&Thérien, 1995; Pratt, 1989; Stokke, 1989c). به لحاظ منطقی، این ارتباط باید در افکار عمومی نیز قابل مشاهده باشد. در واقع، لومزدین (Lumsdaine, 1993, p.138) در کاری که بر روی سیاست کمک خارجی انجام داده، تأکید می‌کند که نگرش‌های شخصی در مورد باز توزیع داخلی و بین‌المللی، با هم هماهنگند. پاسخگویی که با کمک برای توسعه موافقت، به سمت تأیید هزینه‌های اجتماعی نیز گرایش دارند. هر چند مقایسه افکار عمومی در بین ملل در مجموع، نشان می‌دهد که همراهی و ملازمت حمایت عمومی از باز توزیع در داخل و خارج قوی و معنادار ولی منفی است. در کشورهایی که باز توزیع درآمد داخلی یک اولویت مهم تلقی می‌شود، کمک خارجی، کمتر مورد استقبال عمومی قرار می‌گیرد؛ هر جا این تلقی کمتر باشد، دغدغه نسبت سرانجام فقر در جنوب بیشتر است. این یافته‌ها، که با انبوهی از مطالعات انجام شده در باب افکار عمومی و دولت رفاه همخوانی دارند، نکته کلی مورد نظر لومزدین را در مورد انسجام موجود در افکار عمومی نقض نمی‌کنند، اما به جرح و تعدیل‌های مهمی منجر می‌شوند: دستاوردهای سیاسی داخلی، به شدت بر روی نگرش‌های عمومی در مورد باز توزیع اثر می‌گذارند. به عبارت دیگر، در نظر گرفتن زمینه سیاسی یک کشور، سبب حل تعارض ظاهری موجود بین نتایج لومزدین و نتایج ما می‌شود. در حالتی کلی‌تر، این یافته‌ها چگونگی تأثیر متقابل اصول ناسیونالیست‌ها و جهان‌وطن‌ها بر یکدیگر را در بررسی‌های عموم مردم پیرامون عدالت جهانی توزیع می‌دهد. ناسیونالیست‌ها ممکن است یافته‌های ما را به عنوان تأییدی بر ارجعیت هم‌میهنان در

نظر بگیرند؛ در عین حال، این یافته‌ها همچنین نشان می‌دهند که رویکرد جهان‌وطنی امکان پذیر است. در سیاست واقعی عدالت جهانی، به نظر می‌رسد اصول متفاوت در کنار هم کار می‌کنند، نه در تقابل با یکدیگر.

این مقاله با بحث درباره وضعیت هنر در خصوص انسجام افکار عمومی آغاز می‌شود و سپس به طرح مدل تئوریک می‌انجامد که بر توانایی توده مردم در درک دستاوردهای ناشی از خط‌مشی‌ها تأکید دارد. سپس داده‌ها و نتایج، در طی یک مباحثه کوتاه درباره دانمارک و فرانسه ارائه و تحلیل می‌شوند.

وضعیت هنر

اگر توجهات عمومی درباره عدالت جهانی در قالب ایده‌ها و اصولی که در سطح ملی تعریف شده‌اند، تثبیت شوند، در آن صورت افکار عمومی یک کشور می‌بایست با نتایج باز توزیع داخلی و بین‌المللی سازگاری داشته باشند. هر چند معقول به نظر می‌آید، اما این بحث به دو مساله می‌انجامد که در ادبیات افکار عمومی کمابیش به آنها پرداخته می‌شود. نخست، موضوع ارتباط به خودی خود مطرح می‌شود یعنی امکان بحث‌های طولانی منطقی یا معقول عمومی. و دوم فرضیه خاص‌تر حمایت عمومی و منسجم برای باز توزیع در داخل و خارج است، فرضیه‌ای که اغلب پذیرفته می‌شود، اما کمتر به شکلی سیستماتیک مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

تا کنون اکثر کسانی که در زمینه افکار عمومی مطالعه می‌کنند، اعلام کرده‌اند که پاسخگویان کمتر به سیاست علاقه نشان می‌دهند، کم اطلاعند و به دور از زمان و جریانات قرار دارند. آنها تأکید می‌کنند «اغلب شهروندان عادی حتی توانایی طرح یک ایده درباره بسیاری از موضوعات سیاسی را ندارند» و اشاره می‌کنند که آنها معمولاً «قادر نیستند که نظرات هماهنگی درباره سیاست طرح کنند» (Sniderman, 1993, p.219). هماهنگی امر مورد انتظاری نیست. به نظر می‌رسد که شهروندان نسبت به موضوعات سیاست عمومی بی‌تفاوت‌اند که این امر تناقض شدیدی در میان نخبگان برمی‌انگیزاند (Page & Shapiro, 1992, p.6). حتی نمی‌توان مطمئن شد که آنها از ارزش‌های دموکراتیک اساسی‌تر حمایت کنند، ارزش‌هایی که آنها در اصل می‌پذیرند ولی به هنگام چالش، از حمایت از این ارزش‌ها سرباز می‌زنند (Sniderman, Fletcher, Russell, & Tetlock, 1996, p.11). چنین مساله‌ای در مورد سیاست خارجی نیز صادق است. با در نظر گرفتن ارزیابی‌های پیشین لیمن و آلموند، اندیشمندان، افکار عمومی را به عنوان امری ناپایدار و فاقد ساختار و انسجام توصیف می‌کنند. با تصویر شهروندان به عنوان افرادی بی‌تفاوت و ناآگاه، آنها به عنوان افرادی شناخته می‌شوند که مطالب اندکی در مورد مسایل جهان می‌دانند و نظراتشان را با توجه به شرایط بدون توجه به الزامات

منطقی تغییر می‌دهند. در این زمینه، نگرش‌های عمومی دربارهٔ سیاست‌های داخلی و بین‌المللی، کاملاً نامربوط به نظر می‌رسند (Holsti, 1992, pp.442-443, 1996, pp.23-33).

در سال‌های اخیر چنین برداشتی از افکار عمومی به طور اساسی مورد مجادله قرار گرفته است، تا جایی که سبب شکل‌گیری وفاق جدیدی شده است. هر چند این قبیل پژوهندگان تصدیق می‌کنند که شهروندان معمولی به سطوحی از آگاهی دربارهٔ مسایل عمومی محدود شده‌اند، اکنون تحلیل‌گران نگرش‌هایی را توصیف می‌کنند که بر اساس این مقولهٔ دقیق شکل می‌گیرند. این نگرش‌ها نسبتاً پایدار، منطقی و منسجم هستند (Sniderman, 1993, p.220). برای نمونه، پیچ و شاپیرو (Page and Shapiro, 1992)، پنجاه سال از انتخابات آمریکا را مورد مطالعه قرار دادند و دریافتند همسو با سیاست داخلی، در سیاست خارجی نیز اولویت‌های عمومی «الگوهای منسجمی را شکل می‌دهد که نمایانگر اهداف، ارزش‌ها و اعتقادات اساسی باشد، من جمله تمایل شدید به صلح، همکاری بین‌المللی و اتکا به گفتگو و توافق» (p. 281). زمانی که این اولویت‌ها تغییر کنند، آنها این چنین عمل می‌کنند. زیرا افراد به شکلی منطقی به اتفاقات یا اطلاعات جدید واکنش نشان می‌دهند (Page & Shapiro, 1992, p.282). هیچ توافقی دربارهٔ ساختار نگرش‌های عمومی وجود ندارد، اما اتفاق نظر جدید بر این است که ساختار نگرش‌های عمومی را نمی‌توان تنها با پرداختن به چند بعد نظیر دوانگاری‌های لیبرال-محافظه‌کار یا اینترناسیونالیست-انزواطلب درک کرد (Holsti, 1992, p.448). همچنین بنگرید به: Wittkopf, 1990). هولستی (Holsti, 1992) اظهار می‌دارد که «در غیاب دانش خیلی واقعی»، شهروندان «روشهای اکتشافی متنوعی» برای «به وجود آوردن درکی از جهان بیش از پیش پیچیده» به کار می‌برند (p. 450). شنایدرمن و دستیارانش (Sniderman and his coauthors, 1996)، پا را فراتر از چنین بحثی گذاشته‌اند که در ورای این «میان‌برهای داوری یا روشهای اکتشافی» حقیقی، شهروندان تمایل دارند که «هر چند نه در سطح موضوعات خاص، اما در هر میزانی از سطح ارزش‌ها، برای انسجام تلاش کنند» (pp.221, 228). پاسخ‌های ناهماهنگ، صراحتاً نمایانگر دشواری سازگاری افراد با تکرار ارزش‌هاست (Sniderman et al., 1996, pp.227-228).

همزمان با این وفاق جدید، نگرش‌های عمومی به طور فزاینده‌ای با تقسیم‌بندیهای داخلی - بین‌المللی هماهنگ می‌شود. روست (Russett, 1993)، تا آنجا پیش می‌رود که بیان می‌کند «این ایده که دیدگاه‌های افراد در مورد سیاست‌های داخلی با دیدگاه‌های آنها در مورد سیاست خارجی هماهنگی دارد، اخبار کهنه‌ای است» (pp.130-131). شواهد خوبی برای چنین حالتی وجود دارد. به عنوان نمونه ویتکف (Wittkopf, 1990, p.34) توضیح می‌دهد که چگونه اولویت‌های جانبدارانه

امریکایی‌ها، فهم آنها از سیاست خارجی را شکل می‌دهد. هیل (Hill, 1993) در یک مطالعه محدودتر دریافت که در ایالات متحده «پیش‌گویی قاطعانه لیبرالیسم در مورد قوانین آفریقای جنوبی، لیبرالیسمی با گرایش‌های نژادی است» (p. 208). اما در بخش عمده ادبیات افکار عمومی، یافته‌های مربوطه به پرسشهایی در مورد سیاستهای بالا و مورد ایالات متحده محدود می‌شوند (Dalton, 2000, p. 921; Holsti, 1996, pp. 204-205).
توزیع داخلی و بین‌المللی، به ویژه از منظر مقایسه‌ای، مورد ارزیابی قرار داده‌اند.^۲

یک مورد استثنا، پژوهش جاه‌طلبانه بین ملی لومزدین (Lumsdaine, 1993) در مورد روابط بین حمایت عمومی از باز توزیع در داخل و خارج است. نگرشهای مربوط به دولت رفاه و کمک خارجی، آزمونی طبیعی برای ایده هماهنگی داخلی-بین‌المللی، در افکار عمومی به حساب می‌آید. چرا که ارتباط استواری بین نهادهای سیاسی اجتماعی یک کشور و تعهد آن در راستای کمک برای توسعه، وجود دارد (Noël & Thérien, 1995). به نظر می‌رسد مواجهه افکار عمومی با این دو مسأله، ریشه در ارزش‌های مشابه در مورد عدالت دارد (Lumsdaine, 1993, pp. 119-121; Stokke, 1989b, p. 284). لومزدین در «دیدگاه اخلاقی در سیاست‌های بین‌المللی: رژیم کمک خارجی» (Lumsdaine, 1993, pp. 138-139) با اتکا به نتایج انتخابات ملی مختلف، چنین نتیجه‌گیری می‌کند که حمایت فردی از کمک خارجی، ریشه در ارزش‌های اخلاقی و دیدگاههای سیاسی منسجم دارد. به نظر می‌رسد پاسخگویان موافق با «برنامه‌های داخلی باز توزیع» نسبت به تأیید کمک برای توسعه، تمایل بیشتری دارند (p. 43). لومزدین معتقد است این یافته‌ها درباره افراد، «هم طراز با یافته‌هایی در مورد تفاوت‌های ملی» است (p. 168). در هر کشوری، سیاست کمک در قالب «همان ارزش‌هایی است که در ارتباط با موضوعات فقر، در داخل کشور عرضه می‌شوند» (p. 143, 179).

کار لومزدین (Lumsdaine, 1993) راههای جدیدی برای درک افکار عمومی درباره عدالت جهانی ارائه کرده است. اما نتیجه‌گیری‌های او چندین سوال را بدون جواب می‌گذارد. نخست اینکه لومزدین فرض می‌کند که اگر افراد به هم مرتبط هستند، به همین ترتیب نیز جوامع ملی نیز به هم وابسته خواهند بود. ممکن است این موضوع حقیقت داشته باشد، اما ذکر این نکته مهم است که افکار عمومی توده، اولویت‌های سیاسی جمع (و نه فرد) را می‌سنجند. این اولویت‌ها ممکن است ویژگی‌هایی داشته باشند که «با افکار و پاسخ‌های شخصی که آنها شکل می‌دهند، مطابقت نداشته باشند» (Page & Shapiro, 1992, p. 15). دوم، لومزدین بر تأثیر ارزش‌های اخلاقی اصرار می‌کند اما به زمینه سیاسی‌ای که افکار عمومی و تجلیات آن را شکل می‌دهد، توجه زیادی نمی‌کند. در سطح جمعی، ارزش‌های مربوط به

عدالت و برابری ممکن است از یک کشور عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) به کشور دیگر، تفاوت زیادی نداشته باشد (Rothstein, 1998, pp.132-135). اما برابری، ارزشی پیچیده و چند وجهی است که براحتی قابل انتقال به سیاست عمومی نیست (Döring, 1994; Papadakis & Bean, 1993; Smillie, 1996, p.45; Svallfors, 1993; Wood, 1996, p.21). شنایدرمن و همکارانش (Sniderman and his coauthors, 1996) جهت درک سیاست‌های برابری، اینگونه می‌نویسد: توجه به موضوعات در معرض خطر، ضروری است: «در بحث در مورد برابری، که به عنوان یک ارزش در نظر گرفته می‌شود و از ملاحظات رقابتی جداست، قدرت سیاسی برنده یا بازنده نیست، اما در مباحث انتخاباتی حول سیاست عمومی، بحث‌ها درباره اموری است که دولت به شکلی مشخص مجاز و یا موظف به انجامشان است» (p. 247). سوم، تحلیل لومزدین مبتنی بر اطلاعات سال ۱۹۸۳ است و این به دور از واقعیت است که حمایت عمومی از باز توزیع داخلی و خارجی در خلال سال‌های سختی و صرفه جویی ثابت و یکسان مانده است. می‌توان گفت که در دوران سختی، نظر مساعد افکار عمومی نسبت به کمک خارجی، احتمالاً به استواری و انعطاف‌پذیری حمایت از دولت رفاہ نیست (Esping-Andersen, 1999, pp.147-48; Thérien & Lloyd, 2000, p.29).

این پذیرفتنی است که مردم کشورهای کمک‌دهنده، دیدگاه‌های منسجمی درباره باز توزیع داخلی و بین‌المللی داشته باشند. اما شواهد چنین انسجامی محدود و قدیمی هستند. برخی نتایج برای کشورهای خاصی در نظر گرفته شده‌اند، اما این نتایج برای ارائه نتیجه‌گیری‌های عام کافی نیستند. همانند سایر موضوعات مرتبط با برابری، همراهی افکار عمومی درباره عدالت جهانی احتمالاً پیچیده‌تر می‌شود و به روشنی آنچه که معمولاً فرض می‌شود نیست.

مدل نظری

مباحث نظری ما مبتنی بر دو ایده اساسی است: اول، همانطور که در بالا اشاره شد، حتی اگر نگرش‌های فردی به هم پیوسته باشند، اولویت‌های جمعی می‌توانند متفاوت باشند و سبب شکل‌گیری الگوهای غیر منتظره شوند. دوم، افکار عمومی صرفاً نمودی از ارزش‌های از پیش موجود نیست. توده مردم به مباحث سیاسی و دستاوردهای سیاست توجه می‌کنند و بر اساس شرایط واقعی و ارزش‌های موجود در ذهنشان، نسبت به انتخابات واکنش نشان می‌دهند.

نکته اول، که مربوط به اولویت‌های توده است، مساله ساده اما غالباً نادیده گرفته شده سطح تحلیل است. افکار عمومی به عنوان یک پدیده جمعی، نمایانگر ویژگی‌های متفاوتی است. به عنوان نمونه، به نظر

می‌رسد افکار عمومی بیش از آن که در سطح فردی شکل گیرد، در سطح جمعی ایجاد می‌شود. (Page&Shapiro, 1992, p.15). سطح تحلیل جمعی نیز سبب سهولت مقایسه افکار عمومی بر مبنای زمان و فضا یا موضوعات می‌شود. در آخر و مهم‌تر از همه، رهیافت جمعی بهترین راه برای پیوند افکار عمومی با دیگر متغیرهای سطح جمعی نظیر قدرت جانبدارانه، نهادها یا سیاستهای عمومی است. شنایدرمن در تحقیق میدانی خود (Sniderman, 1993, p.239) مدعی است که رهیافت جمعی که هنوز نسبتاً جدید است، «سبب ایجاد یک نظریه جدید تحقیقی می‌شود» و احتمالاً «تأثیر نیرومندی» بر مطالعه افکار عمومی و سیاست عمومی دارد.

ایده دوم که قصد معرفی آن را داریم، بر لزوم درک افکار عمومی از زمینه سیاسی هر کشور و پیشینه سیاست آن، اشاره دارد. این ایده بر اساس یک سری از مطالعات مقایسه‌ای در مورد افکار عمومی و دولت رفاه که ظاهراً موقعیتهای متناقضی به نظر می‌آیند ترسیم شده است. برای مثال، انگلهارت (Inglehart, 1990, pp.254-255)، در «تغییر فرهنگی در جوامع پیشرفته صنعتی»، ملاحظه کرده است که طی سال‌های ۸۳-۱۹۷۹، دانمارکی‌ها به نسبت ایرلندی‌ها یا فرانسوی‌ها، در مورد این دیدگاه که «در راستای کاهش نابرابری در درآمد باید تلاشهای بیشتری صورت گیرد»، نظر مساعدی نشان نداده‌اند (۷۱ درصد نظر مساعد در دانمارک در مقایسه با ۹۰ درصد در ایرلند و ۹۳ در فرانسه). نتایج مشابهی در مطالعات اخیر به دست آمده است. به عنوان نمونه، اسوالفورس (Svallfors, 1993, p.116) تناقض مورد انتظار را پیدا کرد؛ سوئدی‌ها در برداشتشان از نابرابری و نگرششان نسبت به باز توزیع، کمتر از آلمانی‌ها و انگلیسی‌ها «چپ‌گرا» هستند.^۴ بسیاری از محققان نتیجه می‌گیرند که حکومت‌های دولت رفاه، آن‌گونه که انتظار می‌رود افکار عمومی را شکل نمی‌دهند و تبیین‌هایی همسو با «فرهنگ‌های سیاسی و ملی گسترده» یا «تأثیرات دیگری نظیر حوادث تاریخی و شرایط ایدئولوژیک کلی» را پدید آورده‌اند (Döring, 1994, pp.22-23, 28-29; Papadakis & Bean, 1993, p.243). اما انگلهارت بیان می‌کند که این الگوها منطقی هستند. زیرا «اصل کاهش فایده‌نهایی در سطح اجتماعی و سطح فردی در آنها اجرا می‌شود» (pp.245-55). در دانمارک و سایر کشورهای اسکاندیناوی، رشد اقتصادی و سیاست‌های دموکراتیک اجتماعی در دستیابی به برابری موفق بوده‌اند، با ذکر این نکته که به نظر می‌رسد پیشرفت بیشتر ضروری نیست و شهروندان اندکی با آن موافق هستند (Inglehart, 1990, pp.252-257).

برداشت انگلهارت (Inglehart, 1990) که این تفاوت‌های میان ملتی را با تغییر دوره‌ای کلی در جهت فرا مادی‌گرایی مرتبط می‌سازد، به دلیل مکانیکی بودن بیش از حد، مورد انتقاد قرار گرفته است.

چیزی که حتی از تصور یک تغییر فرهنگی نیز قانع کننده تر است، ایده «گفتگو در زمینه» است که به موجب آن عموم افراد به شیوه‌ای معقول به شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خاص، واکنش نشان می‌دهند (Clarke, Dutt, & Rapkin, 1997; Clarke, Kornberg, McIntyre, Bauer, Kaase and Newton, 1993; Sniderman, 1993; Kaase, & Kaase, 1999). کاس و نیوتن (Kaase and Newton, 1995) طی سال‌ها، به این نکته اشاره کرده‌اند که «حمایت از برابری اقتصادی بر حسب حوادث سیاسی، صعود و نزول کرده است» (p. 90). نویسندگان فوق الذکر، اینگونه شرح می‌دهند که توده مردم، صرفاً با باز توزیع و یا دولت رفاه مخالف و یا موافق نیستند: «آنها بین بخش‌های متفاوت آن و همین طور بین ابزارهای سیاسی متفاوت، تمایز قایل می‌شوند» و این عمل را «بر طبق تأثیرات سیاسی، که سبب بالا و پایین شدن قدرت می‌شود»، انجام می‌دهند (pp. 84, 91). در این دیدگاه، دستاوردهای سیاست باید به شکلی مناسب توسط شهروندان مورد توجه قرار گیرد. به عنوان نمونه، به نظر می‌رسد که مردم امریکا نسبت به این موضوع، عکس العمل نشان داده‌اند و تصمیمات مربوط به مخارج دولت را تعدیل کرده‌اند (Wlezien, 1995, 1996) می‌توان به عنوان تحلیلی بر سیاست‌های عدالت جهانی این کار را اعمال نمود، همانطور که رولر (Roller, 1995) اشاره می‌کند که: سیاست‌ها با حمایت ضعیف از برابری اجتماعی اقتصادی، نمی‌توانند به شکل پیشینی و با دید منفی قضاوت شوند. حمایت ضعیف بیانی از این واقعیت است که شهروندان دیگر چنین سیاستهایی را ضروری نمی‌دانند، در نتیجه سطوح برابری یا رفاه اقتصادی هم اکنون مورد توجه قرار می‌گیرد (p. 195).

زمانی که کشوری به طور نسبی در امر تعقیب برابری در داخل موفق عمل کرده باشد، این امر منطقی است که مردم خواهان مداخله بیشتر دولت در جهت کاهش نابرابری‌های درآمد داخلی نباشند و بیشتر حامی کمکهای خارجی باشند. اگر چنین باشد، ارزش‌های تساوی طلبانه مردم در کشورهای سوسیال-دموکرات، دوباره ظاهر می‌شوند. البته با در نظر گرفتن عدالت بین‌المللی که تا تحقق آن راه بسیاری باقی است. بر اساس ایده‌های مربوط به اولویت‌های جمعی و دستاوردهای سیاست، ما قادر به تهیه مدلی تئوریک خواهیم بود که به افکار عمومی و عدالت جهانی معنا بخشد. فرضیه نخست ما این است که در سطح جمعی و از یک منظر میان ملی، به طور نسبی شاهد رابطه‌ای منفی بین حمایت از باز توزیع در داخل و حمایت از کمک برای توسعه هستیم (فرضیه ۱). این فرضیه با توجه به ادبیات کمک خارجی، دور از انتظار است. فرضیه مذکور متأثر از این ایده است که توده مردم تحت تأثیر نهادهای سیاسی و اجتماعی کشورشان هستند، اما تأثیر نتایج سیاست در داخل و خارج را نیز تایید می‌کند. مطالعات پیشین نشان داده‌اند که اصول نهادی شده در سراسر سیاست‌های اجتماعی، موجب شکل‌گیری چیزی می‌شود

که کنشگران سیاسی «توجه دارند که به لحاظ اخلاقیاتی رفتاری قابل دفاع باشد» (Rothstein, 1998,) (p.138; see also Noël & Thérien, 1995). این بدان معناست که مردم باید برای برابری شدیداً ارزش قائل شوند و نسبت به باز توزیع بین‌المللی در کشورهای سوسیال-دموکرات، حساس تر باشند. در عین حال، اگر توده مردم آنچه که در داخل به دست آمده است را نیز در نظر بگیرند، حمایت از باز توزیع داخلی احتمالاً در بسیاری از کشورها در سطح پایینی قرار می‌گیرد، که این امر تمایل بیشتر به کمک خارجی را ثابت می‌کند.

ارتباط منفی بین مجموع پاسخ‌های داده شده به سوالات باز توزیع، با مدل ما مطابقت دارد. اما بهترین راه برای ارزیابی ارتباط دستاوردهای سیاست، این است که به گونه‌ای روشن آنها را مورد توجه قرار دهیم. از این منظر، سطح اختلاف‌های درآمدی یک کشور، آغازگاه خوبی است. فرضیه دوم ما این است که در زمانی که نابرابری‌ها از اهمیت بیشتری برخوردارند، حمایت عمومی از باز توزیع داخلی بیشتر خواهد بود؛ بنابراین، این موضوع می‌بایست با میزان اختلاف درآمد در یک کشور هماهنگی داشته باشند (فرضیه ۲).

دستاوردهای سیاست همچنین می‌توانند بر مبنای نوع نهادهای رفاهی در کشور مورد نظر، ارزیابی شوند. ویژگی‌های دولت رفاه محافظه‌کار، که نمایانگر کشورهایی هستند که در آنها مداخله دولت مهم است اما مساوات طلبانه نیست، می‌بایست تقاضای عمومی برای باز توزیع در سطح بالایی نگاه دارد (فرضیه ۳). حال آنکه ویژگی‌های دولت رفاه سوسیالیستی که بیشتر به سمت برابری گرایش دارد، می‌باید این تقاضا را کاهش دهد (فرضیه ۴).^۱ به همین ترتیب، قدرت متراکم چپ‌گرایان که پیشگوهای خوبی در زمینه سیاست‌های باز توزیع به حساب می‌آیند، باید به گونه‌ای منفی با حمایت عمومی از کاهش اختلاف درآمد، مرتبط شود (فرضیه ۵).^۱

با توجه به کمک برای توسعه، روابط مشخص شده در فرضیه‌های ۲ تا ۵ باید در جهت مخالف قرار داشته باشند. حمایت عمومی از کمک خارجی باید به گونه‌ای منفی با اختلاف درآمدهای یک کشور و ویژگی‌های دولت رفاه محافظه‌کار مرتبط شود و به گونه‌ای مثبت با ویژگی‌های دولت رفاه سوسیالیستی و قدرت متراکم چپ‌گرایان همبسته شود. اگر شواهد تجربی با این مدل سازگاری داشته باشند، نشانگر این امر است که توده مردم، اصول نهادینه شده در دولتهای رفاهی کشورشان را در نظر می‌گیرند و دستاوردهای سیاست داخلی و اصولی را که به صورت داخلی پذیرفته شده‌اند، در سطح بین‌المللی گسترش می‌دهند.

یافته‌ها

مدل ما در بر دارنده افکار عمومی و متغیرهای سیاست است. این متغیرها به واسطه اندازه‌گیری‌های مقطعی در مورد حمایت عمومی از باز توزیع داخلی و بین‌المللی و شماری از شاخصهایی که فایده آنها در مطالعه روابط بین سیاست‌های جانبدارانه دولت رفاه و کمک خارجی به اثبات رسیده است، جذب می‌شوند. برای این شاخص‌ها، مجموعه جدید و کاملی از اطلاعات مربوط به ۱۰ کشور اروپایی نظیر اتریش، بلژیک، دانمارک، فنلاند، آلمان، ایتالیا، هلند، سوئد و انگلستان را داریم. این نمونه ایده‌آل نیست، چرا که کشورهایی نظیر امریکا و ژاپن که دو تا از مهمترین کشورهای اهدا کننده کمک به شمار می‌روند را نادیده می‌گیرد. اما امکان بهتری وجود ندارد. پیمایش‌های یورو بارومتر (Eurobarometer) تنها منبع یافته‌های تطبیقی در مورد این پرسشها هستند و ابزاری استاندارد برای مطالعه تطبیقی افکار عمومی ساخته‌اند. با تمام محدودیت‌های آن، ۱۰ کشور نمونه ما قابل قبول هستند. این نمونه برای بیش از ۵۰ درصد از منابع کمک خارجی در نظر گرفته می‌شود (OECD, 1999) و کشورهایی که دگرگونی‌های مهمی را با توجه به متغیرهای مورد نظر نشان می‌دهند نیز شامل می‌شود.

شاخص‌های ما در رابطه با افکار عمومی، برگرفته از پاسخ‌هایی است که در سال ۱۹۹۵ به سوالات یورو بارومتر در زمینه باز توزیع داده شده‌اند (International Research Associates, 1996). دو سوال اول، بخشی از لیست وسیعی هستند که طی آن پاسخ‌دهندگان موظفند میزان اهمیت مسائل را شناسایی کنند. در سوال اول با این پرسش مورد سوال قرار گرفتند که آیا آنها «تلاش جهت کاهش شمار افراد خیلی پولدار و یا خیلی فقیر» را مساله‌ای مهم در نظر می‌گیرند (سوال ۱). سوال دیگر در این مورد بود که آیا آنها «کمک به افراد فقیر در کشورهای افریقایی، امریکای جنوبی، آسیا و...» را مهم تلقی می‌کنند یا خیر (سوال ۲). سوال سوم به موافقت یا مخالفت پاسخ‌دهندگان به موضوع «کمک به کشورهای جهان سوم» اشاره دارد (سوال ۳).^۸ ما سوال اول را برای اندازه‌گیری میزان حمایت عمومی از باز توزیع داخلی و دو سوال بعدی را به منظور اندازه‌گیری میزان حمایت آنها از باز توزیع بین‌المللی به کار می‌گیریم.^۹

چهار شاخص بنیادین و تعیین کننده مورد توجه هستند: ویژگی‌های دولت رفاه محافظه کار، ویژگی‌های دولت رفاه سوسیالیستی، قدرت متراکم جناح چپ و ضریب جینی (Gini). ویژگی‌های دولت رفاه برگرفته از اسپینگ-اندرسون است (Esping-Andersen, 1990). صفات محافظه کارانه منجر به درجه‌ای از صنف‌گرایی و طرفداری از کنترل دولتی (etatism) در برنامه‌های اجتماعی یک کشور می‌شود و صفات سوسیالیستی، نمایانگر گسترش عام‌گرایی در همان برنامه‌ها است.

و Esping-Andersen, 1990, p.77). با پی‌گیری مطالعات سایر محققان، به این فرض می‌رسیم که مقیاسهایی که اسپینگ-اندرسون در سال ۱۹۸۰ تکمیل کردند، با گذشت زمان به عنوان شاخص‌های ثابتی در مورد نهادهای دولت رفاه در آمده‌اند (بنگرید به: Stephens, 1994, p.56; Janosky, 1994, p.56; Thérien & Noël, 2000, pp.32-65). شاخص قدرت متراکم چپ‌گرایان، توسط هیوبر و سایرین تدوین شده است (Huber et al., 1993)، تا بدین وسیله قدرت تاریخی احزاب چپ‌گرا اندازه‌گیری شود. یک مقیاس یا یک کسر، در زمانی که حکومت ائتلافی وجود داشت، برای هر سال از ۱۹۴۶ به بعد تا زمانی که جناح چپ در مسند قدرت بود، در نظر گرفته شد^۱. در نهایت، ضریب جینی شاخص مشترک توزیع درآمد یک کشور است. در این مورد، اطلاعات مربوط به مطالعه درآمد کشور لوکزامبورگ است^۲. همانند پاسخهایی که به سوالات یورو بارومتر داده شده، این شاخص‌های سیاست نیز در ادبیات سیاست‌های تطبیقی کاملاً استاندارد هستند. دو نمونه از آنها- یعنی ویژگی‌های سوسیالیستی و قدرت متراکم جناح چپ- نیز به عنوان نمونه‌های تعیین‌کننده مهمی در کمک خارجی به حساب می‌آیند (Thérien & Noël, 1995; Thérien & Noël, 2000).

نتایج

جدول ۱، نمایانگر سطح حمایت عمومی از باز توزیع داخلی و بین‌المللی در سال ۱۹۹۵ در بین ۱۰ کشور نمونه ما است. شماری از مشاهدات اولیه را می‌توان از طریق این جدول به دست آورد. نخست، به طور متوسط، حمایت از باز توزیع داخلی به نسبت حمایت از باز توزیع بین‌المللی، بیشتر است. وقتی پاسخ‌های داده شده به دو سوال اولی را مقایسه کنیم، این مساله بهتر فهمیده می‌شود. در حالی که ۸۱/۹ درصد اروپایی‌ها «تلاش در راستای کاهش شمار افراد بسیار فقیر و بسیار ثروتمند» را مهم تلقی می‌کنند (سوال شماره ۱)، تنها ۷۴/۵ درصد عقیده مشابهی در مورد «کمک به کشورهای فقیر افریقا، امریکای جنوبی، آسیا و...» دارند (سوال شماره ۲).

جدول ۱: سطوح حمایت عمومی از باز توزیع داخلی و بین المللی، ۱۹۹۵

کشور	سؤال ۱: موافقت با اهمیت باز توزیع داخلی	سؤال ۲: موافقت با اهمیت باز توزیع بین المللی	سؤال ۳: موافقت با باز توزیع بین المللی
اتریش	۸۳٪	۶۲٪	۶۹٪
بلژیک	۸۶٪	۵۹٪	۶۵٪
دانمارک	۶۷٪	۸۱٪	۸۹٪
فنلاند	۷۸٪	۷۵٪	۸۲٪
فرانسه	۹۱٪	۶۷٪	۷۳٪
آلمان	۸۷٪	۷۷٪	۸۰٪
ایتالیا	۸۶٪	۸۸٪	۸۸٪
هلند	۸۰٪	۷۹٪	۹۰٪
سوئد	۸۱٪	۸۳٪	۸۴٪
بریتانیا	۸۰٪	۷۴٪	۸۲٪
میانگین	۸۱.۹٪	۷۴.۵٪	۸۰.۲٪
انحراف معیار	۱.۵	۶.۰	۶.۵

منبع: International Research Associates (1996)

در ۷ کشور از ۱۰ کشور نمونه، سوال نخست به نسبت سوال دوم، حاوی پاسخ‌های مثبت تری است. دوم، بررسی اولیه ما از میزان حمایت از باز توزیع بین‌المللی (سوال شماره ۲)، تا اندازه‌ای پایین‌تر از بررسی دوم ماست (سوال شماره ۳)، اما همبستگی هر دوی آنها بسیار بالاست (۰.۹۲، $r =$). سوم، در بین کشورهای اروپایی، حمایت عمومی از باز توزیع داخلی به نسبت حمایت از باز توزیع بین‌المللی، در سطح پایین‌تری قرار دارد. انحراف معیار سوال مربوط به باز توزیع داخلی، ۱/۵ است و در مقابل، این میزان در کمک خارجی، ۶/۰ و ۶/۵ است. کمک خارجی، بحث‌انگیزتر از عدالت داخلی است. چهارم، در بسیاری از موارد، تفاوت‌های بین کشورها مهم تلقی می‌شود. نگرانی در مورد نابرابری داخلی، از ۶۷ درصد در دانمارک تا ۹۱ درصد در فرانسه، متغیر است. میزان حمایت از باز توزیع بین‌المللی، از ۵۹ و ۶۵ درصد که مربوط به کشور بلژیک است، آغاز می‌شود (پایین‌ترین کشور در سوالات ۲ و ۳) و تا بالاترین حد آن یعنی ۸۸ درصد در ایتالیا (برای هر دو سوال) و ۹۰ درصد در هلند (تنها برای سوال ۳) ادامه می‌یابد.

ناسیونالیست‌ها ممکن است اولویت کمتری را در نظر گیرند و از نابرابری داخلی، به عنوان امری

اجتناب‌ناپذیر و عاقلانه علی‌الخصوص در دوره مشکلات اقتصادی، حمایت کلی‌تری به عمل آورند. بر اساس گزارش محققان یورو بارومتر، این اطلاعات در حکم دلیلی برای این مساله محسوب می‌شوند و توجه به این نکته ضروری است که شرایط اقتصادی دشواری که در آغاز دهه ۱۹۹۰ حاکم بوده، بر نگرش‌های عمومی تاثیر داشته است. طبق گفته آنها، شهروندان اروپایی در مقابل جهانی‌شدن اقتصاد احساس تزلزل هر چه بیشتری می‌کنند و ناتوانی‌شان در تسلط بر موقعیت‌های به وجود آمده، به دلیل رکود اقتصادی است: «تعطیلی کارخانه‌ها، بیکاری، دوگانگی جامعه، حاشیه‌ای شدن، گسترش فقر و رشد محرومیت اجتماعی» (International Research Association). در این شرایط، اولویت دادن به باز توزیع داخلی نسبت به باز توزیع بین‌المللی توسط مردم اروپایی قابل درک است. اما تفاوت در پاسخ‌های مثبتی که در قبال این دو موضوع مطرح شده است، بسیار اندک خواهد بود. چنین شکاف باریکی، به دشواری می‌تواند این مطلب را که توده مردم ناسیونالیست‌تر از جهان وطنی‌ها هستند، تأیید کند. دانمارک نمونه بارزی است. این کشور سوسیال-دموکرات، از پایین‌ترین میزان حمایت از باز توزیع داخلی برخوردار بوده است و در عین حال یکی از بالاترین رقم‌ها را در امر کمک به کشورهای جهان سوم داشته است. به طور قطع، این کشور نسبت به یک مخالفت ساده در مورد اولویت‌های داخلی و یا یک مبادله آسان بین اهداف ناسیونالیست‌ها و جهان وطنی‌ها در معرض خطر بیشتری قرار دارد.

جدول ۲: همبستگی‌های بین حمایت عمومی از باز توزیع و متغیرهای سیاست

ضرب جینی	قدرت متراکم چپ	ویژگی‌های محافظه کارانه	ویژگی‌های سوسیالیستی	موافقت با باز توزیع بین‌المللی (سوال ۳)	موافقت با اهمیت باز توزیع بین‌المللی (سوال ۲)	موافقت با اهمیت باز توزیع داخلی (سوال ۱)	
						-	موافقت با اهمیت باز توزیع داخلی (سوال ۱)
					-	-۰/۳۵	موافقت با اهمیت باز توزیع بین‌المللی (سوال ۲)
				-	۰/۹۲	-۰/۵۶	موافقت با باز توزیع بین‌المللی (سوال ۳)
			-	۰/۴۱	۰/۲۵	-۰/۷۲	ویژگی‌های سوسیالیستی
		-	-۰/۷۰	-۰/۵۵	-۰/۴۲	۰/۶۲	ویژگی‌های محافظه کارانه
	-	-۰/۵۰	۰/۵۹	-۰/۰۵	-۰/۰۶	-۰/۴۴	قدرت متراکم چپ
-	-۰/۴۹	۰/۲۲	-۰/۷۹	-۰/۰۴	۰/۰۳	۰/۴۶	ضرب جینی

*Significant at the .10 level. **Significant at the .05 level. ***Significant at the .01 level (one-sided tests).

جدول شماره ۲، نشانگر ماتریس همبستگی است که همه متغیرهای مدل ما را شامل می‌شود. یافته اصلی، مویوط به ارتباط میان حمایت عمومی از باز توزیع داخلی و بین‌المللی است. همانگونه که در این مدل انتظار می‌رفت، هر دو شاخص حمایت عمومی و کمک خارجی منفی هستند. ارتباط بین نابرابری داخلی (سوال شماره ۱) و حمایت از «کمک به کشورهای جهان سوم» (سوال شماره ۳) قوی، منفی و در سطح ۵/۰ معنادار می‌باشد ($t=0,56$)^{۱۱}. ارتباط بین سوالات ۱ و ۲، معنادار نیست، اما منفی و تقریباً قوی است ($t=-0,35$).

نخست به حمایت عمومی از باز توزیع داخلی توجه کنید. جدول شماره ۲ نشان می‌دهد که موافقت با ایده «کاهش شمار افرادی که خیلی ثروتمند و یا فقیر هستند» (سوال شماره ۱) با قدرت متراکم جناح چپ ($t=-0,44$) و با ویژگی‌های دولت رفاه سوسیالیستی ($t=-0,72$)، همبستگی منفی دارد اما با

ویژگی‌های دولت رفاه محافظه‌کار ($r=0,62$) و نیز با ضریب جینی ($r=0,46$)، همبستگی مثبت دارد. این نتایج با دستاوردهای دوره‌های اخیر محققانی مانند انگلهارت (Inglehart, 1990)، اسوالفورس (Svallfors, 1993) و رولر (Roller, 1995)، در یک خط قرار دارد و با مدل تئوریک ما نیز مطابقت دارد. در کشورهایی که چپ به لحاظ تاریخی قدرتمند بوده است و یک دولت رفاه عام‌گرا به کاهش اختلافات درآمد کمک می‌کرده است، تقاضا نسبت به باز توزیع درآمد اضافی پایین‌تر است. در مقابل، در کشورهایی نظیر اتریش، بلژیک، فرانسه، آلمان، ایتالیا، که چپ ضعیف‌تر بوده است، دولت رفاه بیشتر محافظه‌کارتر است و کمتر از تساوی طلبی حمایت می‌کند و اختلاف درآمدها، همچنان از اهمیت بیشتری برخوردارند. به دلایل خوبی، شهروندان این کشورها به نابرابری‌های داخلی، توجه می‌کنند.^{۱۳} پاسخ‌هایی که به پرسش‌های پژوهش درباره مسایل مهم داده می‌شود، احتمالاً نمایانگر ارزش‌ها هستند، اما در این پاسخ‌ها، نهادهای یک ملت و پیشینه سیاست نیز مورد توجه قرار می‌گیرند. به نظر می‌رسد که در بیشتر کشورهای تساوی‌طلب، تقاضا برای باز توزیع داخلی کمتر مورد تاکید قرار می‌گیرد.

به نظر می‌رسد که با باز توزیع بین‌المللی، اصول و ارزش‌های تجسم یافته در نهادهای دولت رفاه اهمیت بیشتری از سایر متغیرهای سیاسی دارند. بر خلاف فرضیه‌های ما، قدرت متراکم چپ و ضریب جینی، با حمایت عمومی از کمک خارجی همبسته نیستند.^{۱۴} اما ویژگی‌های محافظه‌کارانه دولت رفاه، به گونه‌ای منفی و معنادار با تأیید عمومی در قبال کمک به کشورهای جهان سوم، همبستگی دارد (سوال شماره ۳: $r=-0,55$) و ویژگی‌های سوسیالیستی به گونه‌ای مثبت با همان پاسخ، همبستگی دارد ($r=0,41$).

این ارتباط‌های ضعیف‌تر را احتمالاً می‌توان با در نظر گرفتن موارد جزئی‌تر در یک نمونه کوچک، توضیح داد. به عنوان مثال، در اتریش حزبی سوسیالیست وجود دارد که اغلب بر مسند قدرت است اما دولت رفاهی محافظه‌کار ایجاد نموده است که تعهد زیادی به برابری اجتماعی ندارد (Thérien & Noël, 2000). ایتالیا نیز مورد خاصی است. همانند مردم ایرلند و کشورهای اروپای جنوبی مانند یونان و اسپانیا، ایتالیایی‌ها نیز حامیان قوی کمک خارجی محسوب می‌شوند. همانطور که گزارشات یورو بارومتر نشان می‌دهند، این امر ممکن است به این دلیل باشد که چنین کشورهایی در برنامه‌های توسعه منطقه‌ای اروپایی، ذینفع هستند (International Research Associates, 1996, §B, p.71). این مساله همچنین نمایانگر موقعیت‌های خاص آنها به عنوان «دولت رفاه آرمانی» است (Taylor-Gooby, 1991, p.134). به هر حال در این مورد، هیچ ارتباط مشخصی بین حمایت از کمک خارجی و موازنه قدرت سیاسی یک کشور وجود ندارد. این موضوع در مورد

سطح اختلاف درآمدها نیز مصداق دارد. از طرف دیگر، ویژگی‌های دولت رفاه با حمایت از کمک خارجی همبستگی مثبت دارد. این امر با این ایده که نهادهای دولت رفاه به شکل دادن آن چیزی کمک می‌کنند که عموم آن را به عنوان «عمل اخلاقی درست» در نظر می‌گیرند (Rothstein, 1998, p.139). به نظر می‌رسد در مقایسه با حمایت عمومی از باز توزیع داخلی، نگرش‌ها نسبت به کمک خارجی کمتر محدود به سیاست‌های جانبدارانه و سطح نابرابری می‌شوند، اما به شدت تحت تأثیر نهادهای دولت رفاه قرار دارند.

بر خلاف خرد متعارف، حمایت عمومی از باز توزیع بین‌المللی صرفاً تصویری از حمایت از باز توزیع داخلی نیست. این موضوع دقیقاً در کشورهایی به چشم می‌خورد که باز توزیع داخلی از اهمیت کمتری برخوردار است و حمایت از کمک خارجی در بالاترین حد قرار دارد. در کشورهایی که چپ قدرتمند است و دولت رفاه اصول سوسیال-دموکراتیک را تجسم می‌بخشد، اختلاف‌های درآمدی کمتری گزارش می‌شود. ارتباط بین قدرت متراکم چپ و ضریب جینی، منفی و معنادار است ($r^2 = -0,49$) و ارتباط بین ویژگی‌های سوسیالیستی و ضریب جینی نیز به همین شکل است ($r^2 = -0,79$). در این موارد، اختلاف‌های درآمدی داخلی در نزد عموم، از اهمیت کمتری برخوردار است. اما این موضوع، تنها نمایانگر دستاوردهای سیاست است و به این معنی نیست که عموم توجهی به برابری ندارند. در حقیقت، به نظر می‌رسد که نهادهای سوسیال-دموکراتیک، حمایت عمومی از کمک خارجی را تسهیل کرده‌اند. در اکثر دولت رفاه‌های محافظه‌کار، وضعیت بر عکس است. ویژگی‌های محافظه‌کار با قدرت چپ همبستگی منفی ($r^2 = -0,50$) و با ضریب جینی همبستگی مثبت ($r^2 = 0,62$) دارد. این موقعیت که در آن، نابرابری‌های داخلی مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته‌اند، برای حمایت عمومی قوی از کمک خارجی مطلوب نیست.

به طور کلی، نتایج به دست آمده با مدل تئوریک ما و این ایده کلی که افکار عمومی در مورد عدالت جهانی همسو است، مطابقت دارد. اما این همسویی از طریق یک ارتباط ساده بین پاسخ‌های پیمایش‌های متفاوت قابل مشاهده نیست. این همسویی زمانی پدید می‌آید که یک نفر این پاسخ‌ها را از نقطه نظر نهادهای یک کشور و پیشینه سیاست آن، تفسیر کند. زمانی که برابری به عنوان یک اصل مهم نهادینه شد، عموم این نتایج را تایید می‌کنند و حمایت از کمک خارجی بالاست؛ هنگامی که مسأله این طور نباشد و اختلاف درآمدهای خانگی کماکان مهم تلقی شود، باز توزیع در داخل بسیار ضروری‌تر خواهد بود و عدالت بین‌المللی نیز به همین ترتیب کاهش می‌یابد.

دانمارک و فرانسه، جلوه‌های متفاوت از عدالت جهانی

دانمارک و فرانسه، تناقضات قابل توجهی در مورد حمایت عمومی از باز توزیع دارند و می‌توانند به توضیح بحث کلی ما کمک کنند. دانمارک، از جمیع جهات پایین‌ترین حمایت عمومی از باز توزیع داخلی را داشته است (۶۷٪) و فرانسه بالاترین آن را (۹۱٪). همچنین دانمارک در بین کشورهایی جای دارد که بیشترین حمایت را از کمک خارجی داشته‌اند (۸۱٪ و ۸۹٪ در سوال شماره ۲ و ۳) حال آنکه فرانسه، در بین پایین‌ترین حمایت‌کنندگان کمک خارجی قرار دارد (۶۷٪ و ۷۳٪).

نخست دانمارک را مورد بررسی قرار می‌دهیم. این کشور با توجه به سیاست اجتماعی، در میان سخاوتمندترین کشورهای سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) جای دارد و در واقع این کشور «ترکیبی است از عام‌گرایی و طرح‌های امنیت اجتماعی بیمه‌مدار که اساساً مبتنی بر نظام مالیات‌بندی است» و چنین حالتی، دانمارک را «به طور جدی در مدل اسکاندیناوی» قرار می‌دهد (Eardley, Bradshaw, Ditch, Gough, & Whiteford, 1996, p.112). معیارهای سخت‌گیری مالیاتی در سال‌های اخیر آغاز شده‌اند، علی‌الخصوص توسط ائتلاف بورژواها که در طی سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ بر مسند قدرت قرار داشتند. اما آنها سبب تضعیف اصول اساسی دولت رفاه نشدند و حتی از میزان سخاوتمندی سیاست‌های اجتماعی نیز نکاستند (Cox, 1997, p.320). بسیاری از ناظران معتقدند که در واقع دولت رفاه دانمارکی، در طی این دوره هر چه بیشتر به سمت سوسیال-دموکرات شدن حرکت کرده است (Green-Pedersen, 1999, pp.248-249). بر اساس یک نتیجه، می‌توان گفت که توزیع درآمد دانمارک، نسبتاً تساوی طلبانه باقی مانده است (Green, Henley, & Tsakalotos, 1994, p.321). در پایان دهه ۱۹۸۰، دانمارک با کمترین نسبت افراد فقیر (۳/۹) و بی‌خانمان (۴/۲) عضو اتحادیه اروپا شد.^{۱۵} بیمه بیکاری و کمک‌های اجتماعی، به اندازه‌ای قوی بودند که آنها به «تحقق مدل درآمدی-شهروندی» نزدیک شدند و فقر نسبتاً به حاشیه رانده شد و اغلب به عنوان یک موقعیت گذرا مطرح بود (Torfing, 1999, p.19). همچنین بنگرید به: (Halleröd, Heikkilä, Mäntysaari, Ritakallio, & Nyman, 1996, p.331). تحت چنین شرایطی، فقر، نابرابری و باز توزیع داخلی، دیگر به عنوان موضوعاتی ضروری مطرح نبودند. وفاقی کلی حول نهادها و سیاست‌های رفاهی وجود داشت و بیشتر مسئولین سیاسی و اجتماعی با حفظ توزیع نسبتاً برابر درآمد، موافق بودند (Green-Pedersen, 1999, pp.251-252; Torfing, 1999, pp.21-22). با پی بردن به کم اهمیت بودن نسبی فقر، دیگر مردم آن قدر که نگران بیکاری بودند، به فقر نمی‌اندیشیدند. در حقیقت طی دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، بحث‌های سیاسی بر شکاف بین

ثروتمندان و فقرا متمرکز نبود بلکه بیشتر بر امکان حفظ سطح بالای اشتغال با پراکنندگی دستمزدی نسبتاً اندک معطوف شده بود (Eardley et al., 1996, p.122; Nielsen&Pedersen, 1989, p.368; Torfing, 1999, p.14). در چنین شرایطی، این حقیقت که مردم دانمارک کمتر از دیگران در گیر باز توزیع درآمد خانگی هستند، منطقی می‌نماید و این موضوع کاملاً با نهادهای اجتماعی و نیز دید سخاوتمندانه شهروندان در مورد کمک خارجی، هماهنگ است.

سیاست کمک دانمارکی، همگام با دیگر کشورهای اسکاندیناوی، به عنوان نوعی «بیشرفت» مشخص شده است (Laatikainen, 1996, p.109; see also Linder 1998, p.101). دانمارک با ۰/۷ تولید ناخالص ملی (GNP)، یکی از اولین کشورهای اهداکننده برای رسیدن به هدف بین‌المللی کمک است و با اختصاص ۹۹٪ از درآمد ناخالص ملی‌اش به کمک برای توسعه، سخاوتمندترین عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD)، در سال 1998 بوده است (Linder, 2000, p.107). شرکای مهم دانمارکی‌ها در منابع کمک نیز مقادیری برای کشورهای کمتر توسعه یافته و آژانس‌های چند جانبه تخصیص داده‌اند. بر طبق نظر استوک (Stokke, 1989a, pp.10- 11, 1989b, p.308) سیاست کمک کشور «اساساً منعکس کننده اصول بین‌الملل انسان دوستی است». نگرشی که بر عدالت تاکید دارد و تلاش در جهت کاهش فقر را وظیفه اخلاقی هر کشور ثروتمندی می‌داند. هر چند این امر با اصول حقیقی بین‌المللی تقابل دارد که به موجب آن نمی‌توان منافع ملی را تامین کرد. این جهت‌گیری بین‌المللی، توسط ائتلاف سیاسی وسیعی حمایت می‌شود و تنها دو گروه راست‌گرای مردمی (Folketing) با اهداف دولتی در مورد تخصیص ۱٪ از تولید ناخالص ملی GNP به کمک خارجی، موافق نبوده‌اند (Randel & German, 1998, p.61). این همگرایی ممکن است تا اندازه‌ای به منابع مهمی که آژانس کمک دانمارک (DANIDA) به امر آموزش اختصاص داده بود، ربط یابد (Randel & German, 1998, p.62). اما این موضوع در موقعیتی غیر از توافق عمومی در مورد دولت رفاه دانمارک، قابل درک نیست. در پایان، توجه به سیاست کمک دانمارک به عنوان یک «پروژه دموکراسی اجتماعی» معقول و مناسب به نظر می‌رسد (Laatikainen, 1996, p.110). صرف‌نظر از دستاوردهای کم یا زیاد داخلی، عدالت کماکان به عنوان یک هدف مهم در عرصه بین‌المللی، مطرح می‌شود.

با توجه به باز توزیع درآمد داخلی، موقعیت فرانسه به شکل قابل ملاحظه‌ای با موقعیت دانمارک تفاوت دارد. با برخورداری از سیستم پیچیده‌ای از برنامه‌های اجتماعی که به شکل ناعادلانه‌ای سبب حفظ گروه‌های متفاوت در بین مردم می‌شود، فرانسه دارای سطوح نسبتاً بالایی از فقر و نابرابری است (

Atkinson *et al.*, 1995, pp.46-47; Eardley *et al.*, 1996, p.144; Hesse, 1999, pp.15-29). اگر اعضای فقیرتر اتحادیه اروپا را که سهم اندکی در کمک خارجی دارند کنار بگذاریم، تنها کشورهای ایتالیا و انگلستان هستند که در قیاس با فرانسه، افراد و خانواده‌های فقیر بیشتری دارند (جایی که در سال ۱۹۸۹ بر اساس برآوردها، دارایی‌ها به ترتیب معادل ۱۴٫۹٪ و ۱۴٫۷٪ بوده است) (Paugam, 1996b, p.391). در یک زمینه سیاسی نسبتاً قطب‌بندی شده و با توجه به ایدئولوژی همبستگی جمهوری خواهان که در پس زمینه قرار دارد، فقر و نابرابری به موضوعات مهمی در فرانسه تبدیل شده‌اند. در دهه ۱۹۸۰، مفهوم محرومیت اجتماعی، جای «نقش اصلی اصلاحات سیاست اجتماعی فرانسه» را گرفت (Silver&Wilkinson, 1995, p.285). با استفاده‌ای که جناح چپ و راست از این مفهوم به عمل آوردند، موضوع اساسی انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۹۵ همین مساله بود و اصلاحات بعدی در راستای کاهش فقر، تحت تأثیر آن قرار داشته‌اند. یکی از صاحب‌نظران سیاست اجتماعی فرانسه می‌نویسد: «محرومیت تبدیل به الگویی شده است که جامعه ما به وسیله آن، به درک خود نایل می‌شود» (Paugam, 1996a, p.7; see also Levy, 1999, pp.251-252). فرانسوی‌ها در حالی که نگران نابرابری‌های داخلی هستند، این مشکل را به عنوان یک موضوع مهم قلمداد می‌کنند. آن هم در شرایطی که حساسیت کمتری نسبت به مسایل توسعه بین‌المللی از خود نشان می‌دهند.

به طور کلی، سیاست کمک فرانسه بیشتر از سیاست دانمارک، به منافع شخصی خویش می‌اندیشد. فرانسه «تعهدی قوی» به کمک برای توسعه دارد (Institut français des relations internationales, 1997, p.231). به عنوان نمونه، فرانسه در سال‌های اخیر سخاوتمندانه‌ترین کمک‌ها را ارائه کرده است (نسبت به تولید ناخالص ملی GNP در بین کشورهای G7) (OECD, 1999). اما در نظام کمک فرانسه، اولویت‌ها به شکل سنتی به پیشرفت منافع فرهنگی و اقتصادی کشور- آن هم از طریق حفظ حیطة تأثیر منطقه‌ای- اختصاص دارد. یعنی *précarité* (Adda& Smouts, 1989, p.12; Sada, 1999, p.223). همچنین بنگرید به: Schraeder, Hook,&Taylor, 1998, p.301). طبق نظر اسکرادر (Schraeder, 1996) بخشی از انگیزه‌هایی که پشت سیاست کمک برای توسعه فرانسه قرار دارد، برای تحقق بخشیدن به آرزوی «قدرت نمایی مجدد موقعیت تاریخی این کشور در صدر قدرت‌های جهانی» است (p. 174). این هدف بیانگر این مطلب است که چرا برنامه‌های کمک برای توسعه فرانسه بر مستعمرات پیشین این کشور تمرکز یافته است و چرا دولت فرانسه نسبت به آژانس‌های چند جانبه مشکوک است. حمایت نسبتاً ضعیف شهروندان فرانسوی از

کمک خارجی را به حساب پایین بودن تلاش‌های دولتی در تحصیل توسعه و همچنین پیچیدگی سیاستی که قواعد اجرای آن کاملاً پراکنده است، می‌گذارند (OECD, Blamangin, 2000, p.121; OECD, 1997, p.18). خصلت واقع‌گرای این سیاست و سیاست‌های کشورهای محافظه‌کارتر، سبب نگرانی در مورد فقر داخلی می‌شود که احتمالاً می‌توان توضیحات بهتری در مورد نگرش‌های مردم فرانسه نسبت به عدالت جهانی ارائه کرد.

در جوامعی که اصول دولت رفاه عام‌گرا پذیرفته شده و تحقق یافته‌اند، به نظر می‌رسد که پایداری به توسعه بین‌المللی آسانتر باشد چرا که این امر، طی اصول ثابت شده عدالت انجام می‌شود و اینکه مشکلات توزیع داخلی، کمتر مورد تأکید قرار می‌گیرند. به عنوان نمونه در دانمارک، مردم کمتر با اختلافات داخلی سر و کار دارند و به این ترتیب بهتر می‌توانند به گسترش اصول کلی عدالتی که در داخل پذیرفته شده، پردازند. در جوامع محافظه‌کارتر، موضوعات مربوط به باز توزیع به صورت نا به سامان باقی می‌مانند. اصولی که می‌توانند در حمایت از کمک خارجی مورد استفاده قرار بگیرند، در سطح داخلی از ثبات کمی برخوردارند و در نتیجه، این اصول در مواجهه با مشکلات داخلی قانع‌کننده‌تر جلوه می‌کنند. در فرانسه، عدالت داخلی سبب پیدایش نگرانی بزرگی می‌شود. این وضعیت برای باز توزیع بین‌المللی چندان مطلوب نیست. هنگامی که این اصول به جهات مخالف اشاره می‌کنند به نظر می‌رسد که نگرش‌های عمومی نسبت به عدالت، با عقل سلیم در تضاد باشد. در واقع آنها کاملاً به هم پیوسته هستند.

فرجام کلام

افکار عمومی در مورد باز توزیع بین‌المللی، گسترش ساده نگرش‌های عمومی درباره باز توزیع داخلی نیست. در مقابل، زمانی که این دو موضوع در سطح جمعی با هم مرتبط شوند، ارتباط موجود معنادار اما منفی است. این ناهم‌انگهی‌های ظاهری که از سوی مطالعه‌کنندگان کمک خارجی مورد کم توجهی قرار گرفته است، در شرایطی قابل درک است که موقعیت طرفداران حزبی، نهادهای دولت رفاه و پیشینه سیاست کشورهای مختلف اهداکننده را مورد توجه قرار دهیم. در مواردی که جناح چپ در مسند قدرت قرار داشته، برنامه‌های اجتماعی عامی را آغاز کرده است و در کاهش اختلافات درآمدها، تاثیر گذار بوده است. در چنین شرایطی، نابرابری‌های داخلی کمتر باعث نگرانی می‌شوند و راحت‌تر می‌توان از کمک خارجی حمایت کرد. و در کشورهایی که جناح چپ ضعیف است، دولت رفاه محافظه‌کار می‌شود و توزیع درآمد، از نابرابری بیشتری برخوردار خواهد بود، فقر موضوع مهمی می‌شود و کمک خارجی کم‌اهمیت‌تر جلوه می‌کند.

این یافته‌ها، به فهم موقعیتی که سبب سرگردانی ناظران افکار عمومی امریکا شده است، کمک می‌کنند. در ایالات متحده امریکا، مردم با صرف بودجه در مسائل خارجی موافق هستند و اساساً از کمک برای توسعه حمایت می‌کنند، اما با این حال ترجیح می‌دهند که کمک خارجی کشور کاهش یابد. برخی محققان، این نگرش‌های به ظاهر متناقض را به فقر اطلاعات درباره سیاست کمک، نسبت می‌دهند (Kull & Ramsay, 2000, pp.110-111) و دیگران درباره تأثیر کمک برای توسعه بر کاهش فقر در خارج، تردید دارند (Page & Barabas, 2000, pp.348-350). مدل ما برداشت‌های متفاوتی را مطرح می‌کند که بیشتر پشتیبان سیاست‌های داخلی هستند. در کشوری که جناح چپ ضعیف باشد و اختلاف درآمدها زیاد باشد^۶، حمایت‌های عمومی سبب پیشرفت برنامه‌های اجتماعی می‌شود و موجه جلوه دادن کمک‌های خارجی نیز دشوارتر خواهد بود (Kull & Ramsay, 2000, pp.110-111; Page & Barabas, 2000, p.350).

توده مردم، به عدالت داخلی و بین‌المللی به عنوان موارد بی‌چون و چرا نمی‌نگرند. هنگامی که اصول عدالت به صورت داخلی نهادینه شوند و مسأله فقر در داخل حل شود، آنها از باز توزیع بین‌المللی حمایت بیشتری خواهند کرد و فقدان چنین اصول و دستاوردهایی، سبب کاهش این حمایت می‌شود. اگر عدالت جهانی را به عنوان مفهومی که فراتر از تقسیمات داخلی - بین‌المللی قرار دارد و آنرا دلیلی برای موضوعات اخلاقی در سراسر مرزها در نظر گیریم، می‌توان این گونه نتیجه‌گیری کرد که در حقیقت افکار عمومی، عدالت را در یک دورنمای جهانی می‌بیند.

یافته‌های ما از جنبه‌های گوناگونی به فهم بهتر افکار عمومی، دولت رفاه و برنامه کمک برای توسعه، کمک کرده است. نخست، این یافته‌ها تکیه‌گاهی تطبیقی برای این ایده (که نزد بسیاری از دانشجویان رشته افکار عمومی رایج است) فراهم می‌سازند که اگر چه ممکن است به توده مردم به خوبی اطلاع‌رسانی نشود، اما پیوستگی و تعقل در آن به چشم می‌خورد. با توجه به اینکه افکار عمومی مبتنی بر ارزیابی‌های نسبتاً عادلانه‌ای است که ناشی از دستاوردهای نهادی و سیاسی هر کشور است، در آن صورت، قضاوت در مورد افکار عمومی بسیار پیچیده به نظر می‌رسد. همانگونه که شنایدرمن و همکارانش نشان می‌دهند، توده مردم درک درستی از اصول در معرض خطر و زمینه سیاست مربوطه دارند. این موضوع به کمک شواهد مقایسه‌ای و جمعی روشن می‌شود. راهی که به وسیله آن نگرش‌های سیاست داخلی و خارجی، به هم مرتبط می‌شوند. بر خلاف چیزی که اغلب تصور می‌شود، مردم ابداً اولویت‌های سیاست را به مسایل جهانی، بسط نمی‌دهند. این امر نگرانی‌های داخلی و بین‌المللی را به شیوه‌ای منسجم تبیین می‌کند که بیشتر با یک منطق جهانی همسوست تا با یک پروژه دیدگاه‌های ملی.

دوم، این نتایج در معنا بخشی به مطالعات طویل و دشوار پژوهشگران افکار عمومی در مورد دولت رفاه یاری گر هستند. این حقیقت که افراد در کشورهای سوسیال-دموکرات، حساسیت کمتری نسبت به نابرابری‌های داخلی - در مقابل مردم سایر کشورها - از خود نشان می‌دهند، غالباً به صورت یک معمای جالب توجه در می‌آید که سایه‌ای بر روی درک مرسوم از رژیم‌های دولت رفاه می‌افکند.

انگلهارت (Inglehart, 1990) و سایرین، این نتیجه‌گیری را با کاهش مطلوبیت باز توزیع در کشورهای ثروتمند و تساوی‌طلب، توضیح می‌دهند. از آنجا که در این نتیجه‌گیری توجهی به کمک خارجی نمی‌شود، این برداشت در صد در صد پیچیدگی مباحث مطروحه در مورد برابری و مشخصاً اهمیت پایدار ایده‌های عمومی در مورد عدالت است. مفهوم دستاوردهای سیاست که در اینجا مطرح شده است، بسیار قانع‌کننده‌تر است.

سوم، مدل ارائه شده در این متن، درک ما را نسبت به حمایت عمومی از کمک برای توسعه اصلاح می‌کند. این مسأله سرانجام توسط متخصصانی که در کلی بودن و در عین حال متزلزل بودن حمایت از کمک خارجی تردید دارند، در چرخه‌های سیاست به بحث گذاشته شده است. بحثی که «یک کیلومتر وسعت و به اندازه یک سانتی‌متر عمق» دارد (Smillie, 1998, p.5). بحث مذکور در پژوهش‌های دانشگاهی و نیز در بین اکثر محققانی که پذیرش عمومی نسبت به کمک خارجی را به عنوان گسترش حمایت از باز توزیع داخلی در نظر می‌گیرند، تبدیل به یک موضوع مهم شده است. یافته‌های ما نشان می‌دهد که قاعده بازی، دشوارتر و پیچیده‌تر از این است و احتمالاً در تثبیت ارزش‌ها و انتخاب‌ها، دشوارتر است. در حقیقت، اگر این موضوع ریشه در اصول نهادینه شده دولت رفاه و همچنین ارزیابی دستاوردهای داخلی داشته باشد، احتمالاً حمایت از کمک خارجی، عمیق‌تر از «یک سانتی‌متر» خواهد بود. صرف نظر از افکار عمومی، این مقاله همچنین به تعیین ارتباط میان دولت رفاه و کمک خارجی نیز کمک می‌کند. این ارتباط که توسط بسیاری از محققان مشخص شده است، اکنون به شکلی کاملاً سیاسی مطرح است زیرا این ارتباط، ریشه در درک عموم از اصول خاص و دستاوردهای سیاست دارد.

یافته‌های تجربی درباره ساختار افکار عمومی، قادر نیستند که بحثی فلسفی در مورد عدالت جهانی که مخالف ناسیونالیست‌ها و جهان‌وطنی‌ها باشد، را طرح کنند. اما در این یافته‌های تجربی بیان می‌شود که شهروندان به عدالت جهانی به عنوان یک موضوع و جریان نگاه نمی‌کنند. درست یا غلط، شهروندان باز توزیع داخلی و باز توزیع بین‌المللی را با هم مرتبط می‌سازند. درست است که تعهد به باز توزیع در سطح ملی از قدرت بیشتری برخوردار است، اما روابط همبستگی محدود به مرزهای ملی نیستند. در واقع دستاوردهای عدالت در داخل سبب تداوم عدالت در خارج هم می‌شود. این نظریه که «نیکوکاری در

داخل آغاز می‌شود»، یک «دام» نیست که به این وسیله ما را از تعامل با کمک خارجی، به عنوان یک وظیفه اخلاقی باز دارد (بنگرید به: Kapstein, 1999, p.40). می‌توان گفت، که این امر یک ارزیابی منطقی در مورد سیاست‌های واقعی عدالت جهانی است.

آنسل (Ansel, 1996)، در مصاحبه‌هایی با مردم فقیر بستان، نظرات فراوانی را جمع‌آوری نموده است. از جمله نمونه زیر که نظرات یک کارگر رستوران است:

«من مخالف کمک به مردم نیستم. چرا که خودم نیز اگر قادر باشم، از جان و دل به مردم کمک می‌کنم. اما فکر می‌کنم باید قبل از آنکه به کشورهای دیگر بروید و به مردم آن کشورها کمک کنید، به مردم کشور خودتان کمک کنید. بنابراین کاری که شما انجام می‌دهید این گونه است که شما وقت یا پول و یا هر چیز دیگر کسی را می‌گیرید و بعد به کس دیگری کمک می‌کنید» (p. 12).

این نظر داخل و خارج را به هم متصل می‌کند و بخش خوبی از منطقی که در این متن استوار کرده‌ایم را شامل می‌شود. در پایان، این موضوع تفاوت چندانی با نقطه نظر فیلسوف جهان وطن، یعنی مارتا نوسبام (Nussbaum, 1996) ندارد. وی معتقد است که شروع این کار در داخل، «تنها راه عاقلانه انجام مناسب آن است» (pp.135-136). سیاست‌های عدالت نمی‌توانند صرفاً ملی و یا تنها بین‌المللی باشند. این چیزی است که باید محقق شود؛ یعنی جهانی شدن.

پانوشت‌ها:

۱- جهت تایید این شواهد بنگرید به:

Wittkopf (1990, p. 215) and Holsti (1996, p. 183).

۲- برای مقایسه‌های کیفی استدلال می‌کند که فرهنگ‌های ملی سیاست‌های باز توزیع در داخل و خارج را توضیح می‌دهند، بنگرید به:

Cooper and Verloren van Themaat (1989, p. 146) and Stokke (1989b, p. 284).

۳- برای نتیجه‌گیری‌های مشابه رجوع کنید به:

Cooper and Verloren van Themaat (1989, p. 146).

۴- یافته‌های مشابهی در این منابع مورد بحث قرار می‌گیرند:

Papadakis and Bean (1993); Dring (1994); Bean and Papadakis (1998); and Lapinski, Riemann, Shapiro, Stevens, and Jacobs (1998).

۵- در رابطه با ویژگی‌های دولت رفاه محافظه کار و سوسیالیستی، بنگرید به:

Esping-Andersen (1990); Huber, Ragin, and Stephens (1993); and Noël and Thérien (1995).

۶- در مورد این متغیر، رجوع کنید به:

Huber *et al.* (1993) and Thérien and Noël (2000).

۷- بیان پیمایش یورو بارومتر بدین صورت است: در اینجا لیستی از مسائلی که افراد به درجات متفاوتی به آنها توجه می‌کنند، وجود دارد. لطفاً به هر یک از گزینه‌های زیر بر حسب خیلی مهم، مهم، نه خیلی مهم و بی اهمیت، پاسخ دهید:

الف) تلاش جهت کاهش شمار افراد بسیار فقیر یا بسیار ثروتمند؛

ب) کمک به مردم کشورهای فقیر آفریقا، آمریکای جنوبی، آسیا و غیره.

نمرات «موافقم که باز توزیع داخلی مهم است» (سوال ۱) و «موافقم که باز توزیع بین المللی مهم است» (سوال ۲)، بر اساس پاسخ‌هایی که به این موارد داده شده ساخته شده‌اند.

۸- بیان دقیق پرسش بدین شکل است:

«برخی افراد با کمک به کشورهای جهان سوم موافقت و برخی دیگر مخالف». نظر شما چیست؟»

کاملاً موافق -- تا اندازه‌ای موافق -- کاملاً مخالف -- تا اندازه‌ای مخالف -- نمی‌دانم

مقیاس «از باز توزیع بین المللی حمایت می‌کنم» (سوال ۳) بر اساس پاسخ به این سوال ساخته شده است.

۹- دو سوال اول یعنی حمایت از باز توزیع شامل پاسخ‌های بسیار مهم و کاملاً مهم می‌شوند.

۱۰- تعاریف و مراجع کامل توسط ترین و نول (Thérien and Noël, 2000, pp. 154-155) ارائه می‌شوند. در مورد قدرت متراکم چپ، بنگرید به:

<http://www.lisproject.org/publications/welfaredata/welfareaccess.htm>.

۱۱- جداول و تعاریف توسط اتکینسون، رینواتر و اسمیدینگ بیان شده‌اند:

Atkinson, Rainwater, and Smeeding (1995, pp. 46-47, 135).

اطلاعات مربوط به اتریش و دانمارک از وب سایت مطالعه درآمد لوکزامبورگ اخذ شده‌اند:

Atkinson *et al.*, were taken from the Luxemburg Income Study Web site (<http://www.lisproject.org/keyfigures/ineqtable.htm>)

۱۲- جهت تضمین استحکام این همبستگی، در ۱۰ زمان آن را برآورد کردیم، هر زمانی یک مورد را کنار گذاشتیم. نتایج ثابت بود.

۱۳- تفسیر مشابه اما آزمون نشده‌ای ارائه شده است:

Taylor-Gooby (1991, pp. 133-134).

۱۴- اما استرن (Stern) معتقد است که «رابطه‌ای قابل درک بین برابری در درآمد داخلی و حمایت از کمک خارجی» وجود دارد (1998, p.27).

۱۵- در آن هنگام، تنها کشور اسکاندیناویایی عضو اتحادیه اروپا بود (Paugam, 1996b, p. 391).

۱۶- در سال ۱۹۹۷، ایالات متحده بالاترین ضریب جینی را در بین سازمان کشورهای همکاری و توسعه اقتصادی دارا بود که این شامل اطلاعات مطالعه درآمد لوکزامبورگ هم می‌شود (<http://www.lisproject.org/keyfigures/ineqtable.htm>).

منابع:

1. Adda, Jacques, & Smouts, Marie-Claude. (1989). *“La France face au Sud: Le miroir brisé”* [France facing the South: The broken mirror]. Paris: Karthala.
2. Ansel, Dana. (1996, September). *“The question is welfare but the answer is foreign aid: The working poor speak”*. Paper presented at the annual meeting of the American Political Science Association, San Francisco.
3. Atkinson, Anthony B., Rainwater, Lee, & Smeeding, Timothy. (1995). *“Income distribution in OECD countries”*. Paris: Organisation for Economic Co-operation and Development.
4. Bean, Clive, & Papadakis, Elim. (1998). A comparison of mass attitudes towards the welfare state in different institutional regimes, 1985-1990. *“International Journal of Public Opinion Research”*, “10”, 211-236.
5. Beitz, Charles R. (1999). International liberalism and distributive justice: A survey of recent thought. *“World Politics”*, “51”, 269-296.
6. Blamangin, Olivier. (2000). France. In Judith Randel, Tony German, & Deborah Ewing (Eds.), *“The reality of aid 2000: An independent review of poverty reduction and development assistance”* (pp.117-121). London: Earthscan.
7. Clarke, Harold D., Dutt, Nitish, & Rapkin, Jonathan. (1997). Conversations in context: The (mis)measurement of value change in advanced industrial societies. *“Political Behavior”*, “19”, 19-39.
8. Clarke, Harold D., Kornberg, Allan, McIntyre, Chris, Bauer-Kaase, Petra, & Kaase, Max. (1999). The effect of economic priorities on the measurement of value change: New experimental evidence. *“American Political Science Review”*, “93”, 637-647.
9. Cooper, Charles, & Verloren van Themaat, Joan. (1989). Dutch aid determinants, 1973-85: Continuity and change. In Olav Stokke (Ed.), *“Western middle powers and global poverty: The determinants of the aid policies of Canada, Denmark, the Netherlands, Norway, and Sweden”* (pp.117-157). Uppsala, Sweden: Scandinavian Institute of African Studies.
10. Cox, Robert Henry. (1997). The consequences of welfare retrenchment in Denmark. *“Politics & Society”*, “25”, 303-326.
11. Dalton, Russell J. (2000). Citizen attitudes and political behavior. *“Comparative Political Studies”*, “33”, 912-940.
12. DeMartino, George F. (2000). *“Global economy, global justice: Theoretical objectives and policy alternatives to neoliberalism”*. London: Routledge.
13. Dring, Herbert. (1994). Public perceptions of the proper role of the state. *“West European Politics”*, “17”, 12-31.
14. Doyle, Michael W. (1997). *“Ways of war and peace: Realism, liberalism, and socialism”*. New York: W. W. Norton.
15. Eardley, Tony, Bradshaw, Jonathan, Ditch, John, Gough, Ian, & Whiteford, Peter. (1996). *“Social assistance in OECD countries: Vol. II. Country reports”* (Department of Social Security, Research Report No. 47). London: Her Majesty's Stationery Office.

16. Esping-Andersen, Gsta. (1990). *"The three worlds of welfare capitalism"*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
17. Esping-Andersen, Gsta. (1999). *"Social foundations of postindustrial economies"*. Oxford, UK: Oxford University Press.
18. Goodin, Robert E. (1988). What is so special about our fellowcountrymen? *"Ethics"*, "98", 663-686.
19. Green, Francis, Henley, Andrew, & Tsakalotos, Euclid. (1994). Income inequality in corporatist and liberal economies: A comparison of trends within OECD countries. *"International Review of Applied Economics"*, "8", 303-331.
20. Green-Pedersen, Christoffer. (1999). The Danish welfare state under bourgeois reign: The dilemma of popular entrenchment and economic constraints. *"Scandinavian Political Studies"*, "22", 243-260.
21. Haller, Björn, Heikkilä, Matti, Mäntyselkä, Mikko, Ritakallio, Veli-Matti, & Nyman, Charlott. (1996). The Nordic countries: Poverty in a welfare state. In Else Lyyen, S.M. Miller, & Syed Abdus Samad (Eds.), *"Poverty: A global review; handbook on international poverty research"* (pp.325-353). Oslo, Norway: Scandinavian University Press.
22. Hesse, Philippe-Jean. (1999). Le "modèle" français: Comme un essaim de chauves-souris [The French "model": Like a flock of bats]. In Denis Bouquet & Bruno Palier (Eds.), *"Comparer les systèmes de protection sociale en Europe du Nord et en France: Vol. 4. Rencontres de Copenhague"* [Comparing social protection systems in Northern Europe and France: Vol. 4. The Copenhagen meetings] (pp.15-29). Paris: Ministère de l'Emploi et de la Solidarité.
23. Hill, Kevin A. (1993). The domestic sources of foreign policymaking: Congressional voting and American mass attitudes toward South Africa. *"International Studies Quarterly"*, "37", 195-214.
24. Holsti, Ole R. (1992). Public opinion and foreign policy: Challenges to the Almond-Lippmann consensus. *"International Studies Quarterly"*, "36", 439-466.
25. Holsti, Ole R. (1996). *"Public opinion and American foreign policy"*. Ann Arbor: University of Michigan Press.
26. Huber, Evelyne, Ragin, Charles, & Stephens, John D. (1993). Social democracy, Christian democracy, constitutional structure, and the welfare state. *"American Journal of Sociology"*, "99", 711-749.
27. Hurrell, Andrew, & Woods, Ngaire. (1999). Introduction. In Andrew Hurrell & Ngaire Woods (Eds.), *"Inequality, globalization, and world politics"* (pp.1-7). Oxford, UK: Oxford University Press.
28. Inglehart, Ronald. (1990). *"Culture shift in advanced industrial society"*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
29. Institut français des relations internationales. (1997). La fin de l'aide au développement? [The end of development assistance?]. In Institut français des relations internationales (Ed.), *"Rapport annuel mondial sur le système économique et les stratégies 1998"* [Annual world report on the economic system and on strategies 1998] (pp.221-244). Paris: Dunod.

30. International Research Associates. (1996). *“Eurobarometer 44.1. The way Europeans perceive developing countries in 1995”* (Report prepared for the European Commission). Brussels, Belgium: Author.
31. International Research Associates. (1997). *“Eurobarometer 46.0. Development aid: Building for the future with public support”* (Report prepared for the European Commission). Brussels, Belgium: Author.
32. Janosky, Thomas. (1994). Direct state intervention in the labor market: The explanation of active labor market policy from 1950 to 1988 in social democratic, conservative, and liberal regimes. In Thomas Janosky&Alexander M. Hicks (Eds.), *“The comparative political economy of the welfare state”* (pp.54-92). Cambridge, UK: Cambridge University Press.
33. Jones, Charles. (1999). *“Global justice: Defending cosmopolitanism”*. Oxford, UK: Oxford University Press.
34. Kaase, Max, & Newton, Kenneth. (1995). *“Beliefs in government: Vol. 5. Beliefs in government”*. Oxford, UK: Oxford University Press.
35. Kapstein, EthanB. (1999). Reviving aid, or does charity beginat home? *“World Policy Journal”*, “16”, 35-44.
36. Kull, Steven, & Ramsay, Clay. (2000). Challenging U.S. policymakers’ image of an isolationist public. *“International Studies Perspectives”*, “1”, 105-117.
37. Laatikainen, Katie Verlin. (1996). The disillusionment of Nordic aid. In StevenW. Hook (Ed.), *“Foreign aid toward the millennium”* (pp.109-124). Boulder, CO: Lynne Rienner.
38. Lapinski, John S., Riemann, Charles R., Shapiro, Robert Y., Stevens, Matthew F., & Jacobs, Lawrence R. (1998). Welfare state regimes and subjective well-being: A cross-national study. *“International Journal of Public Opinion Research”*, “10”, 2-24.
39. Levy, Jonah D. (1999). Vice into virtue? Progressive politics and welfare reform in Continental Europe. *“Politics & Society”*, “27”, 239-273.
40. Linder, Bibi. (1998). Denmark. In Judith Randel & Tony German (Eds.), *“The reality of aid 1998/1999: An independent review of poverty reduction and development assistance”* (pp.101-106). London: Earthscan.
41. Linder, Bibi. (2000). Denmark. In Judith Randel, Tony German, & Deborah Ewing (Eds.), *“The reality of aid 2000: An independent review of poverty reduction and development assistance”* (pp.104-109). London: Earthscan.
42. Lumsdaine, David H. (1993). *“Moral vision in international politics: The foreign aid regime 1949-1989”*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
43. Mason, Andrew. (1997). Special obligations to compatriots. *“Ethics”*, “107”, 427-447.
44. Miller, David. (1999). Justice and global inequality. In Andrew Hurrell&NgairiWoods (Eds.), *“Inequality, globalization, and world politics”* (pp.187-210). Oxford, UK: Oxford University Press.
45. Nielsen, Klaus,&Pedersen,Ove K. (1989). Is small still flexible? An evaluation of recent trends inDan ish politics. *“Scandinavian Political Studies”*, “12”, 343-371.
46. Noël, Alain,&Thérien, Jean-Philippe. (1995). From domestic to international justice: The welfare state and foreign aid. *“International Organization”*, “49”, 523-553.

47. Nussbaum, Martha C. (1996). Reply. In Martha C. Nussbaum & Joshua Cohen (Eds.), *"For love of country: Debating the limits of patriotism"* (pp.131-144). Boston: Beacon.
48. Organisation for Economic Co-operation and Development. (1997). *"France"* (Development Co-operation Review Series No. 21). Paris: Author.
49. Organisation for Economic Co-operation and Development. (1999). *"Development co-operation 1998"*. Paris: Author.
50. Page, Benjamin I., & Barabas, Jason. (2000). Foreign policy gaps between citizens and leaders. *"International Studies Quarterly"*, *"44"*, 339-364.
51. Page, Benjamin I., & Shapiro, Robert Y. (1992). *"The rational public: Fifty years of trends in Americans' policy preferences"*. Chicago: University of Chicago Press.
52. Papadakis, Elim, & Bean, Clive. (1993). Popular support for the welfare state: A comparison between institutional regimes. *"Journal of Public Policy"*, *"13"*, 227-254.
53. Paugam, Serge. (1996a). Introduction: La constitution d'un paradigme [Introduction: The constitution of a paradigm]. In Serge Paugam (Ed.), *"L'exclusion: L'état des savoirs"* [Exclusion: The state of the art] (pp.7-19). Paris: La découverte.
54. Paugam, Serge. (1996b). Pauvreté et exclusion: La force des contrastes nationaux [Poverty and exclusion: The importance of national differences]. In Serge Paugam (Ed.), *"L'exclusion: L'état des savoirs"* [Exclusion: The state of the art] (pp.389-404). Paris: La découverte.
55. Pratt, Cranford. (Ed.). (1989). *"Internationalism under strain: The North-South policies of Canada, the Netherlands, Norway, and Sweden"*. Toronto, Canada: University of Toronto Press.
56. Randel, Judith, & German, Tony. (1998). Denmark. In Tony German, Henny Helmich, Judith Randel, & Ian Smillie (Eds.), *"Public attitudes and international development co-operation"* (pp.61-65). Paris: Organisation for Economic Co-operation and Development.
57. Roller, Edeltraud. (1995). The welfare state: The equality dimension. In Ole Borre & Elinor Scarbrough (Eds.), *"Beliefs in government: Vol. 3. The scope of government"* (pp.165-197). Oxford, UK: Oxford University Press.
58. Rothstein, Bo. (1998). *"Just institutions matter: The moral and political logic of the universal welfare state"*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
59. Russett, Bruce. (1993). *"Grasping the democratic peace: Principles for a post-Cold War world"*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
60. Sada, Hugo. (1999). Le changement à petits pas des relations franco-africaines [Small step changes in Franco-African relations]. *"Revue internationale et stratégique"*, *"33"*, 222-232.
61. Satz, Debra. (1999). Equality of what among whom? Thoughts on cosmopolitanism, statism, and nationalism. In Ian Shapiro & Lea Brilmayer (Eds.), *"Global justice"* (pp.67-85). New York: New York University Press.
62. Schraeder, Peter J. (1996). Foreign-aid posturing in Francophone Africa. In Steven W. Hook (Ed.), *"Foreign aid toward the millennium"* (pp.173-189). Boulder, CO: Lynne Rienner.

63. Schraeder, Peter J., Hook, Steven W., & Taylor, Bruce. (1998). Clarifying the foreign aid puzzle: A comparison of American, Japanese, French, and Swedish aid flows. *World Politics*, "50", 294-323.
64. Shapiro, Ian, & Brilmayer, Lea. (1999). Introduction. In Ian Shapiro & Lea Brilmayer (Eds.), *Global justice* (pp.1-11). New York: New York University Press.
65. Silver, Hilary, & Wilkinson, Frank. (1995). Policies to combat social exclusion: A French-British comparison. In Gerry Rodgers, Charles Gore, & José B. Figueiredo (Eds.), *Social exclusion: Rhetoric, reality, responses* (pp.283-310). Geneva, Switzerland: International Labour Organisation.
66. Smillie, Ian. (1996). Mixed messages: Public opinion and development assistance in the 1990s. In Colm Foy & Henny Helmich (Eds.), *Public support for international development* (pp.27- 54). Paris: Organisation for Economic Co-operation and Development.
67. Smillie, Ian. (1998, January). *Optical and other illusions: Trends and issues in public thinking about development co-operation*. Paper presented at Conference on Stakeholders for Development: Government-NGO Dialogue on the 21st Century Partnership Strategy, Paris.
68. Sniderman, Paul M. (1993). The new look in public opinion research. In Ada W. Finifter (Ed.), *Political science: The state of the discipline II* (pp.219-245). Washington, DC: American Political Science Association.
69. Sniderman, Paul M., Fletcher, Joseph F., Russell, Peter H., & Tetlock, Philip E. (1996). *The clash of rights: Liberty, equality, and legitimacy in pluralist democracy*. New Haven, CT: Yale University Press.
70. Stephens, John D. (1996). The Scandinavian welfare states: Achievements, crisis, and prospects. In Gsta Esping-Andersen (Ed.), *Welfare states in transition: National adaptations in global economies* (pp.32-65). London: Sage Ltd.
71. Stern, Marc. (1998). *Development aid: What the public thinks* (ODS Working Paper 4). New York: Office of Development Studies, United Nations Development Program.
72. Stokke, Olav. (1989a). The determinants of aid policies: General introduction. In Olav Stokke (Ed.), *Western middle powers and global poverty: The determinants of the aid policies of Canada, Denmark, the Netherlands, Norway, and Sweden* (pp.9-31). Uppsala, Sweden: Scandinavian Institute of African Studies.
73. Stokke, Olav. (1989b). The determinants of aid policies: Some propositions emerging from a comparative analysis. In Olav Stokke (Ed.), *Western middle powers and global poverty: The determinants of the aid policies of Canada, Denmark, the Netherlands, Norway, and Sweden* (pp.275-322). Uppsala, Sweden: Scandinavian Institute of African Studies.
74. Stokke, Olav. (Ed.). (1989c). *Western middle powers and global poverty: The determinants of the aid policies of Canada, Denmark, the Netherlands, Norway, and Sweden*. Uppsala, Sweden: Scandinavian Institute of African Studies.
75. Svallfors, Stefan. (1993). Policy regimes and attitudes to inequality: A comparison of three European nations. In Thomas P. Boje & Sven E. Olsson Hort (Eds.),

- "Scandinavia in a new Europe"* (pp.87-133). Oslo, Norway: Scandinavian University Press.
76. Taylor-Gooby, Peter. (1991). *"Social change, social welfare and social science"*. Toronto, Canada: University of Toronto Press.
77. Thérien, Jean-Philippe. (1999). Beyond the North-South divide: The two tales of world poverty. *"Third World Quarterly"*, "20", 723-742.
78. Thérien, Jean-Philippe, & Lloyd, Carolyn. (2000). Development assistance on the brink. *"Third World Quarterly"*, "21", 21-38.
79. Thérien, Jean-Philippe, & Noël, Alain. (2000). Political parties and foreign aid. *"American Political Science Review"*, "94", 151-162.
80. Torfing, Jacob. (1999). Workfare with welfare: Recent reforms of the Danish welfare state. *"Journal of European Social Policy"*, "9", 5-28.
81. Walzer, Michael. (1983). *"Spheres of justice: A defense of pluralism and equality"*. New York: Basic Books.
82. Wittkopf, Eugene R. (1990). *"Faces of internationalism: Public opinion and American foreign policy"*. Durham, NC: Duke University Press.
83. Wlezien, Christopher. (1995). The public as thermostat: Dynamics of preferences for spending. *"American Journal of Political Science"*, "39", 981-1000. Noël, Thérien/ PUBLIC OPINION 655
84. Wlezien, Christopher. (1996). Dynamics of representation: The case of US spending on defence. *"British Journal of Political Science"*, "26", 81-103.
85. Wood, Bernard. (1996). Account of the experts' consultation. In Colm Foy & Henny Helmich (Eds.), *"Public support for international development"* (pp.19-25). Paris: Organisation for Economic Co-operation and Development.